

محل تبلیغات شما



مجری کچل کتشلواری وارد صحنه می‌شود: امروز یه سورپرایز واسه‌تون دارم! توی ظرفایی که جلوتونه، حاصل یک سال صبر و انتظار نهفته هستش. منتظره که باز کنید و بخونیدش!

جوانی با موهای نیمه‌بلندی که به پشت بسته و سمت چپ تصویر نشسته، با اکراه به ظرف‌هایی که جلوش گذاشته‌اند نگاه می‌کند: باز بگو چه نقشه‌ای برامون داری. نگو که یکی از آزمایشای عجیب غریبه.

مردی خوشحال با ریش پرفسوری که سمت راست نشسته بادی به غبغب می‌اندازد: از اونجای که دوتا ظرف گذاشته جلومون قطعاً یکی از اون آزمایشهای عجیب غریبه.

کچل اضافه می‌کند: درست حدس زدید! آزمایشه، ولی چه آزمایشی...

جوان: دارم کم کم نگران می‌شم. آخرش مارو به کشتن می‌دی.

مجری: ببینیم بعد از امتحان کردنش هم قراره همینو بگی؟

جوان: اگه زنده موندیم.

مجری: خب دیگه حرف زدن بسه. اول از همه در ظرفارو باز می‌کنم و بگین نظرتون چیه. حاضرید؟

مرد پرفسوری و جوان ظاهراً به ناچار تایید می‌کنند.

مجری: خب! وقتشه که شمارو با شاهکار جدیدم آشنا کنم! این شما و این هم...

ظرف فلزی روی بشقاب‌ها برمی‌دارد.

جواد جا می‌خورد: واو! بنظر که بد نمیاد!

رو می‌کند به پروفیسور: نظر تو چیه بهروز؟

بهروز متفکرانه و با دستی که روی ریشش گذاشته می‌گوید: جالب بنظر میاد.

: خب! هر کدوم یه تیکه کاغذ از بشقاب سمت چپی بردارید و بخونید.

بروز و جوان هر کدام کاغذی ورمی‌دارند و شروع می‌کنند به خواندن.

: تا وقتی که امیر و بهروز دارن می‌خونن، بذارید جدیدترین محصول گروه کیهان تندر رو براتون معرفی کنم! بارها پیش اومده که وقتی می‌رید سر کار، یا برمی‌گردید خونه، و یا وقتی که می‌رید خرید یا هرچیزی، مشکلی براتون پیش بیاد. مثلاً ماشینتون روشن نشه. ولی گروه کیهان تندر محصولی ارائه کرده که حدود پونزده درصد از این مشکلات رو به کلی ریشه‌کن می‌کنه! این شما و این، واشرسرسلندرهای پنج‌کاره‌ی مدل گلدن پلاس کیهان تندر. خب آقای دکتر، بفرمایید بگید که این محصول چه ویژگی‌هایی داره.

خانم دکتر با روپوش سفید با یک واشر سرسیلندر پنج‌کاره‌ی مدل گلد وارد می‌شود: این محصول از جنس فولاد ضد زنگ ساخته شده و قابلیت این رو داره که ماشین شما رو از این رو به اون رو کنه. همونطور که می‌دونید واشر سرسیلندر بعد از موتور، قلب تپنده‌ی هر ماشینیه. واشر سرسیلندرهای ما به راحتی قابل جدا شدن هستن و می‌تونن برای کارهایی مثل ساز زدن، آویزان کردن جوراب و حتی آشپزی و برنامه‌نویسی هم مورد استفاده قرار بگیرن.

: یعنی واقعاً ساز هم می‌شه باهاش زد؟ واو.

: بله بله.

خانم دکتر کمی ساز می‌زند و می‌رود.

مجری می‌رود سراغ بهروز و امیر: خب! بچه‌ها، نظرتون چیه؟

: من اول بگم؟ یه داستان استاندارد و مثل همیشه عالی. انتظار اینو داشتم. مثل همیشه لذت بردم.

: و آقا بهروز؟

آقا بهروز ابروی سمت چپش را بالا می‌دهد: بله بله، همینطور که امیر اشاره کرد، این از جنس همون داستان‌هایی بود که همیشه برامون می‌نویسی. البته من بیشتر مشتاق برای خوندن داستان بعدی هستم. چون

حس می‌کنم این داستان، داستان کنترل بود.

: دقیقاً! خب، قبل از اینکه بریم سراغ داستان کوتاه بعدی، بذارید بگم که در صورت تمایل برای خرید داستان‌های کوتاه من، با این شماره که داره زیرنویس می‌شه تماس بگیرید. یک نقره‌ای حاوی داستان‌های کوتاه نوشته شده توسط من در ورق آچار، یک طلایی حاوی همون داستان‌های قبلی، به اضافه‌ی داستان‌های خیلی خاص‌تر و آزمایشی و تجربه‌گرا، و یک الماس شامل مجموعه‌داستان من به صورت کاملاً جلد شده، به همراه یک واشر سرسیلندر و زانوبند رایگان. و بدون تبلیغات!

و بعد برمی‌گرد: خب! بریم سراغ داستان بعدی. حاضرید؟ د برو که رفتیم!

امیر و بهروز هرکدام داستان‌های خود را از سمت راست برمی‌دارند و شروع می‌کنند به خواندن.

: یه حسّی بهم می‌گه که اوممم، وای!

: هاهاها... قیافه‌ی بهروزو نیگا!

بهروز چد خط از داستان را خوانده و دارد آن را در ذهنش حلاجی می‌کند.

امیر: من اینو با خودم می‌برم هرشب بخونم! خیلی داستان شیرینیه. شبیه کارهای پائولو کوئلیو و داستایوسکی.

: اینو پیش زنت هم می‌گی؟

: من ز نمو بخاطر این طلاق می‌دم اصلاً!

مجری نگاهی به دوربین می‌کند: او او او! مثل اینکه یه نفر باید امشبو تو خیابون بخوابه! بهروز جان تو تموم نکردی؟

: من هم خیلی لذت بردم. ولی نظرم زیاد با امیر همسو نیست.

عینکش را درست می‌کند: با اینکه خیلی داستان جذاب و شیرینیه، ولی کمی المان‌های طنز هم توش موجوده و خیلی بانمکه. یعنی نه در حدی که توی ذوق بزنه، خیلی استاندارد. ولی چیزی که این داستانتو متمایز کرده، از نظر من اینه که خیلی... چطور بگم... خیلی بیشتر از بقیه‌ی داستان‌ها توش یه شوخی نگارش و سبک تو توش جریان داره. انگار بیشتر مال توه. انگار اون جوهره‌ی داستانی‌ای که همیشه استفاده می‌کنی غلیظتره. و شیرینی و بانمکی حاکم بر اثر، تونسته همزمان و با قدرت کنار جدی بودن اثر خودش رو حفظ کنه و توی گوشت و پوست داستان تنیده شده.

: اوووو خیلی نزدیک شدی. پس حدستون چیه؟

: من حرفی ندارم هرچی بود واقعاً حال کردم و باز می‌خوام.

: بنظر می‌رسه بیشتر روش وقت گذاشتی. نثر داستان هم خیلی روان شده و چرب و نرم بنظر می‌رسه.

: بهروز تقریباً نکته رو گرفت! امیرهم یه سرنخ هایی دستش اومده!

نگاه می‌کند به دوربین: خب! وقتشه که راز این داستان رو فاش کنم. من این داستان رو اگه درست یادم باشه پارسال نوشته بودم! اون داستانی که پارسال نوشته بودم و گفتین خیلی خیسه رو یادتونه؟ همون که با کره و عسل نوشته بودم.

: آره آره.

: خب من محض احتیاط دوتا از اون داستان نوشته بودم و به یکیش سس سویا زده بودم و به کل فراموش کرده بودم! یعنی داستان یک سال تمام توی کره و عسل و همه‌ی اون مواد خوابیده! چند روز پیش که فریزر رو تمیز می‌کردم دیدم یه داستان کوتاه اون گوشه هست. ورداشتم تمیزش کردم دیدم واقعاً بوی خوبی می‌ده. مثل همیشه کمی نمک و فلفل سیاه و پودر سیر اضافه کردم و روی ماهی‌تابه تفت دادم.

: من که بازم می‌خوام!

مجری به سمت دوربین می‌رود: اگه همین الان تلفن رو بردارید و زنگ بزنید و داستان‌های من رو بخرید، یک عدد زانوبند رایگان هم هدیه می‌گیرید. این فرصت رو از دست ندید! همچنین برای فرستادن تبلیغاتتون برای درج توی داستان‌های کوتاه من، می‌تونید توی واتس‌اپ یا تلگرام پیام بدید! در ضمن داستان‌های من توی بهداشتی‌ترین و بهترین شرایط نگهداری می‌شن و تعداد زیادی ازشون باقی نمونده! از اتاق فرمان

خواهش می‌کنم که داستان‌های کوتاهی که توی یخچال و آماده‌ی ارسال
هستن رو پخش کنه.

پایان.

